



عباسعلی اخوان ارمنکی

آزادی از دیدگاه میرزا کوچک خان...

بود که در مدت کمی توانست افراد و جانبازان بسیار زیادی را به دور خود جمع کند.»

آزادی در محدوده اسلام

در دیدگاه میرزا کوچک خان که برگرفته از قرآن و سنت است، خداوند انسان را آزاد آفریده است و او را آزاد می‌گذارد و گناه و تقوا را الهام می‌کند و راه رستگاری و هدایت را به او نشان می‌دهد. میرزا پیش از آنکه یک فرد انقلابی باشد، مسلمان بود و هیچ‌گاه به مغزش خطور نمی‌کرد که مقررات دینیش را تحت الشعاع افکار انقلابی قرار دهد. او هنگامی که جنگلیها رشت را به تصرف در آوردند، ایده خود را در اعلامیه‌ای در میان اجتماع بیان کرد: «هیچ قومی از اقوام بشر به آسایش و سعادت نایل نمی‌گردد و به سیر در شاهراه ترقی و تعالی موفق نمی‌شود. مگر آن‌که به حقوق خویش واقف گشته ادراک کند که خداوند متعال همه آنها را آزاد آفریده و بنده یکدیگر نیستند و طوق بندگی را نباید به گردن بندگان. همچنین حق ندارند به ابائی نوع خود حاکم مطلق و فعال مایشاء باشند. انبیاء و اولیاء و بزرگان دین و فلاسفه و حکما و سوسیالیستهای سابق و امروزی دنیا که غمخواران نوع بشر هستند هر یک به نوبه خود افراد انسان را از مزایای این حقوق مشروع طبیعی آگاه ساخته‌اند.»

آزادی نام بسیار مقدسی است که با مقام والا و شرف و بزرگی همراه است و بدین جهت، میرزا کوچک نام گروه خویش را «احرار» نامید و در نامه به «مدیوانی» نوشت:

«پانزده سال است که هریک از ماها در انقلابات ایران زحمت کشیده‌ایم با هجوم سربازان نیکلا و قشون انگلیس و قوای دولت ایران مقاومتها نموده و مصافها داده‌ایم و مصائب بیشمار را تحمل نموده‌ایم که کسب حریت کنیم و تمام استظهار ما این بود که احرار دنیا به ما کمک خواهند نمود.»

و «همه فداکاری‌های بنده و احرار جنگل برای وصول به آزادی است.»

میرزا یک مرد دینی بود که همه مظاهر انقلاب را از دریچه دیانت می‌نگریست.

میرزا با مبارزه منفی خود که از بینش توحیدیش برمی‌خاست، به تبعیت از مولا علی (ع) به تمام بند و پستهای سیاست پشت پا زد و به تنها چیزی که فکر می‌کرد، انقلاب و رهایی مردم از چنگال

میرزا معتقد بود آزادی در جامعه است که معنا پیدا می‌کند. او هیئت اتحاد اسلام را تشکیل داد. اعضای این هیئت بیست و هفت نفر بودند.

میرزا همچنین در همان روزهای اول با همکاری گروهی برای حزب جنگل برنامه تدوین کرد و در چند ماه به رشته تحریر در آورد و آن را در حضور دهقانان خواند. درباره آن توضیحات کامل داد و نظر آنان را خواست. ماده دوم آن عبارت بود از: «شعار جمعیت ما این است که حکومت ملی باید به دست افراد ملت، جایگزین حکومت فرمایشی روس و انگلیس شود.» و در ماده چهارم آن تمام افراد بدون در نظر گرفتن رتبه و عقیده و مذهب در مقابل قانون مساوی خواهند بود.

میرزا بر اجتماع خویش اثر گذاشت، به طوری که در مدتی بسیار کوتاه گروه بسیار زیادی همفکر به دور او جمع شدند و نهضت جنگل را به وجود آوردند. «او مسلمان و مردی سلیم و خوش نیت بود و بر خلاف سایر زمامداران در جنگ با قزاقها اگر اسیری می‌گرفت با او به مدارا و لطف رفتار می‌کرد و طوری آنها را مجذوب خویش ساخته بود که بیشتر آنها بعد از آزاد شدن با میل خود به طرف او آمدند و در صف مجاهدین قرار گرفتند و به همین سبب

مقدمه

یونس معروف به «میرزا کوچک» فرزند «میرزا بزرگ» از اهالی رشت در سال ۱۲۹۸ هجری قمری به دنیا آمد. دوران کودکی را در مدرسه حاجی حسن واقع در «صالح آباد» و مدرسه «جامع» گذراند. سپس به تهران آمد و مدتی در «مدرسه محمودیه» به تحصیل ادامه داد. او مردی اجتماعی، مؤدب، متواضع و خوش برخورد، معتقد به فرایض دینی و مؤمن به اصول اخلاقی بود. به امر قونسول تزاری به دلیل فعالیتهای آزادیخواهی، میرزا کوچک را از اقامت در رشت محروم کردند، لذا مدتی در تهران زندگی کرد. در دوران اقامت تهران از کارهای ناپهناجاری برخی از مجاهدین افسرده شد و با آنکه در نهایت تنگدستی به سر می‌برد، از پذیرفتن کمکهای مادی «سردار محبی» امتناع می‌ورزید. او با این تفکر که وضع اجتماعی کشور از تجمع افراد همفکر بهبود خواهد یافت و با انجام فعالیت و بروز استعدادها به مشکلات فائق خواهند آمد و به تأمین مصالح اجتماعی خواهند پرداخت، نهضت جنگل را به وجود آورد.

جنگلیها، کلاه نمادی بر سر و «چوخا» بر تن و چموش بر پا داشتند و با کوله‌باری از ایمان جنگل را به عنوان پناهگاه انتخاب کردند. از آنجا که آنها مصمم بودند مادام که به هدفشان نرسند و موفق به اخراج نیروهای بیگانه نشوند، به اصطلاح به وضع ظاهری خویش نپردازند و از آن جا که در اصطلاح عامیانه «قانون جنگل» یعنی هر که زور و قدرت دارد، باید فرمانروایی کند و بکشد تا کشته نشود و فقیر و درمانده را مسخر خویش سازد، با کمال تأسف برخی تصور می‌کنند میرزا کوچک، آزادی را همین می‌داند، لذا با توجه به این مسئله بر آن شدید تا دیدگاه میرزا کوچک را درباره آزادی بررسی کنیم:

«هیچ قومی از اقوام بشر به آسایش و سعادت نایل نمی‌گردد و به سیر در شاهراه ترقی و تعالی موفق نمی‌شود. مگر آن‌که به حقوق خویش واقف گشته باشد.»

می‌دانیم که انجام وظیفه خلاق فرد و اجتماع مستلزم آزادی است و تحقق آزادی نیازمند فعلیت یافتن قوای نهانی و بروز استعدادهای فردی و ارتباط درونی افراد با یکدیگر است. میرزا می‌گفت:

«انسانها آزاد به دنیا آمده‌اند و بایستی با آزادی زندگی کنند و این آزادی فقط با همت مردانه ایرانیان فراهم می‌شود.»

در دیدگاه میرزا کوچک خان که برگرفته از قرآن و سنت است، خداوند انسان را آزاد آفریده است و او را آزاد می‌گذارد و گناه و تقوا را الهام می‌کند و راه رستگاری و هدایت را به او نشان می‌دهد. میرزا پیش از آنکه یک فرد انقلابی باشد، مسلمان بود و هیچ‌گاه به مغزش خطور نمی‌کرد که مقررات دینیش را تحت الشعاع افکار انقلابی قرار دهد.

استعمار و ارتجاع بود. او در نامه‌ای به «مدیوانی» نوشت: «انگلیستان و دولت نیکلا به من حکومت و سلطنت و امتیازاتی می‌دادند و من به اتکالی توجه مردم و احساسات عمومی و مقبولیت عامه که همین چیزها آخراً لمر فساد و دروغ‌گوئی‌هایشان را برملا خواهد ساخت، به تمام آنها پشت پا زدم.» از دیدگاه او آزادی مخصوص همه است، همه باید از نعمت آزادی برخوردار شوند. او در اولین ماده‌ی مرامنامه آزادی نامه افراد انسان را آورده است و لازمه آسایش عمومی و نجات طبقات زحمتکش را در تحصیل آزادی حقیقی و تساوی انسانی می‌داند. او تنها به معنی ظاهری و سطحی آزادی توجه نمی‌کند، بلکه پارا فراتر می‌نهد و معنای عمیق تر و ژرف تری را در نظر می‌گیرد که باید آن را تحول انسانی نامید، یعنی، چهره شدن و برخورد و مثبت خویش و پاره کردن زنجیرهای ظاهری تا رسیدن به آزادی حقیقی که همان انسان‌سازی است.

«میرزا یک ایرانی ایده‌آلیست و یک مرد مذهبی تمام عیار بود. هیچگاه واجباتش ترک نمی‌شد و از نماز و روزه قصور نمی‌کرد و در بین دو نماز آیات «و من يتوكل على الله فهو حسبه» و «قل اللهم ملك الملائكة» و «لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله» را رزمه می‌کرد.» او آزادی را برای فرد لازم و ضروری می‌دانست، تا به این طریق بتواند آزادی حقیقی را که همان غلبه بر نفس است، به دست آورد و شخصیت و انسانیت خویش را حفظ کند.

او عقیده داشت انسان باید آزاد باشد تا فکر کند و بیندیشد و آنچه موجب تعالی است، به دست آورد. مفهوم آزادی از دیدگاه او تنها رهایی از قید و بند نفس نیست، بلکه ابعاد دیگری دارد. زمانی که انسان از نفس طغیانگر آزاد شد، باید به آزادی اجتماع بپردازد، یعنی با نابود کردن بتهای داخلی به مبارزه با بتهای اجتماعی که انسان را به بردگی می‌کشاند و آزادی او را سلب می‌کنند، بپردازد.

به همین مقصود عالی است و بس.»

آزادی در محدوده قانون

میرزا کوچک به آزادی احترام می‌گذاشت و آن را لازمه زندگی فردی و اجتماعی در محدوده قانون می‌دانست. او در این باره می‌گفت:

یکی از مجاهدین پناه دهند، اما شخصی به نام حسن خان پاپروسی او را به قتل رساند. هنگامی که خبر کشته شدن او به میرزا کوچک رسید، بسیار عصبانی شد و درباره رعایت قانون گفت:

«من از روز اول به شما گفته بودم که نباید بدون محاکمه به کسی چشم زخمی برسانید. گذشته از اینها باید بدانیم تمام مسلمان و برادر یکدیگر هستیم، اگر چه تقصیر از آنها بود که بی جهت به ما حمله کردند، اما باید متوجه باشید که ممکن است بین همین افراد کسانی باشند که به جمع ما در آیند، بنابراین من مایل نیستم روی خصومت و غرض شخصی به کسی آسیب برسد.» او در نامه‌ای که به احسان الله خان و خالوقربان نوشت، محدوده آزادی را مشخص کرد:

«ما ممکن نیست در مقابل تجاوزات دشمنان نوع بشر، لایقید بمانیم و مظلومین و رنجبران بیچاره را زیر فشار پنجه ظالمان و متعديان نگرسته، ساکت بنشینیم. عقیده‌مان ثابت و غیر قابل تزلزل است. تمامی افراد ما با حرارت و سرشار برای فدا شدن در راه آزادی مهیا و بی‌پروا هستند. لیکن مراقبتند که فعالیت‌هایشان به جا و به موقع صرف شود و به جای نفع موجب زیان و خسارت نگرند.»

میرزا معتقد بود همه افراد در حین آنکه آزادند، همه در برابر قانون مساوی هستند. او در ماده پنجم مرامنامه آورده است: «انسان آزاد به دنیا آمده و هر یک از افراد در مقابل حقوقی که به او تعلق می‌گیرد، مساوی خواهد بود.»

همچنین در قسمت دیگر مرامنامه جنگل آمده است: «کلیه افراد بدون فرق نژاد و مذهب از حقوق مدینه به طور مساوی بهره‌مند خواهند بود.»

پیروی از قانون از نظر میرزا کوچک خان و نهضت جنگل آنقدر با ارزش است که در مرامنامه تأکید بر تسریع در امر قضاوت و رایگان بودن آن دارند و در این باره آمده است:

«قضاوت باید سریع، ساده و مجانی باشد.»

میرزا با آن روح والا و خستگی ناپذیر خود به حفظ آزادی و ایجاد عدل و برابری و استقلال کشور و پیمانی که با یاران خویش بسته بود، وفادار ماند و همه دوستان او در نیمه راه تسلیم دشمن شدند اما او تا آخرین نفس به پیمانی که با یاران و خدای خویش بسته بود، وفادار ماند و یک لحظه از حریم قانون تجاوز نکرد و سرانجام در این راه جان باخت. هنگامی که فرماندهی نیروی قزاق به او وعده کرد که اگر به او پناهنده شود تا آخر عمر در کمال احترام و آسودگی به سر خواهد برد و بهترین شغل را به او خواهد داد، میرزا کوچک در پاسخ نوشت:

«... و جدانم به من امر می‌کند در استخلاص مولد و موطنم که در کف قهاریت اجنبی است، کوشش کنم. بنده می‌گویم انقلاب امروزه دنیا ما را تحریر می‌کند که مانند سایر ممالک در ایران اعلان جمهوریت داده و رنجبران را از دست راحت طلبان برهانیم، ولی درباریان تن در نمی‌دهند که کشور ما با قانون مشروطیت و با دموکراسی اداره شود. با این ادله وجدانم محکوم است، در راه سعادت کشورم سعی کنم، گو اینکه کروری نفوس و نوامیس و مال ضایع شود. در مقابل جوابی که «موسی» به فرعون و «محمد(ص)» به ابوجهل و سایر مستضعفین و قایدین آزادی و روحانی در محکمه عدل الهی می‌دهند من هم می‌دهم.» ■



«من راحتی و آسایش بشر و حفظ حقوق آدمیت را طالبم و خیانتکاری می‌شمارم کسانی را که به خلاف این عقیده رفتار کنند و به نام پیش بردن آزادی مقاصد شخصی و منافع خصوصی را تعقیب نمایند.»

هنگامی که خبر شکست عبدالرزاق در رشت و اطراف آن پیچید و خبر به دولت مرکزی رسید، ناچار آصف‌الدوله را به کفالت ایالتی گیلان منصوب کردند و او رسماً مأمور سرکوبی مجاهدین جنگل شد. همراه این گروه شخصی به نام «اشجع‌الدوله» نیز آمده بود. جنگلیهایی که از دست مالکین بسیار خشمگین بودند، در جنگی مفاخر را اسیر کردند نزد میرزا کوچک آوردند. مفاخر بسیار التماس و خواهش کرد که دیگر برای جنگلیها مزاحمت ایجاد نکنند. میرزا که در ابتدای کار ملائمت و رأفت را در پیش گرفته بود، او را عفو کرد و برای حفظ جان او دستور داد که وی را در خانه

او عقیده داشت انسان باید آزاد باشد تا فکر کند و بیندیشد و آنچه موجب تعالی است، به دست آورد. مفهوم آزادی از دیدگاه او تنها رهایی از قید و بند نفس نیست، بلکه ابعاد دیگری دارد. زمانی که انسان از نفس طغیانگر آزاد شد، باید به آزادی اجتماع بپردازد، یعنی با نابود کردن بتهای داخلی به مبارزه با بتهای اجتماعی که انسان را به بردگی می‌کشاند و آزادی او را سلب می‌کنند، بپردازد. میرزا، ابتدا خویش را از نفس اماره نجات داده بود و بعد به آزادی هموطنان خویش اقدام و آن همه سختی را تحمل کرد. او در نامه به سفیر شوروی به این موضوع اشاره کرد و نوشت: «من و یارانم در مشقتهای فوق‌الطایفه چندین ساله هیچ مقصودی نداشته و نداریم جز حفظ ایران از تعرضات خارجی و فشار خائنین داخلی، تأمین آزادی رنجبران ستمدیده مملکت و استقلال حکومت ملی. همه فداکارهای بنده و احرار جنگل برای وصول

۱. عنایت: قهرمان جنگل، ص ۱۳.
۲. فخرایی، ابراهیم: سردار جنگل، ص ۲۵۱.
۳. همان، ص ۲۶۶.
۴. همان، ص ۲۹۰.
۵. همان، ص ۳۶۱.
۶. همان، ص ۲۹۰.
۷. عنایت: قهرمان جنگل، ص ۱۳۱.
۸. فخرایی، ابراهیم: سردار جنگل، ص ۵۲.
۹. همان، ص ۳۶۱.
۱۰. همان، ص ۲۲۴.
۱۱. همان، ص ۳۲۲.